

سخنگوی فرهنگ ایران

(تأملی در آثار و آرای محمدعلی اسلامی ندوشن)

علی اکبر جعفری ندوشن

www.ketab.ir



انسترات فروارید

سرشناسه: جعفری ندوشن، علی اکبر، ۱۳۵۴-
عنوان و پدیدآور: سخنگوی فرهنگ ایران (تأملی در آثار و آرای محمدعلی اسلامی ندوشن)/ علی اکبر جعفری ندوشن
مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۸۲ ص
شابک: 978-964-191-984-1
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
عنوان دیگر: تأملی در آثار و آرای محمدعلی اسلامی ندوشن.
موضوع: اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۰۴- - نقد و تفسیر
موضوع: نویسندگان ایرانی - قرن ۱۴ - نقد و تفسیر
موضوع: Authors, Iranian - 20th century - Criticism and interpretation
رده‌بندی کنگره: PIR ۷۹۵۳
رده‌بندی دیویی: ۸۶۸/۳۶۲
شماره کتابخانه ملی: ۸۷۳۷۷۵۰



مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
دفتر: ۶۶۴۰۰۸۶۶-۶۶۴۱۴۰۴۶-۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۶۶۴۸۴۰۳۷۰ فروشگاه: ۶۶۴۶۷۸۴۸
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvarid.pub



سخنگوی فرهنگ ایران

تأملی در آثار و آرای محمدعلی اسلامی ندوشن

علی اکبر جعفری ندوشن

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۱

لیتوگرافی: سبب

چاپ و صحافی: الفبا

تیراژ ۵۵۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۹۸۴-۱ ISBN 978-964-191-984-1

۶۰۰۰ تومان

فهرست

۵.....	دیباچه
۱۱.....	زندگی
۱۲.....	زادگاه روزها
۱۵.....	آن روزها
۱۸.....	روزهای زندگی
۲۷.....	خاور روزها
۳۲.....	روزهای کتابی
۴۱.....	شاهنامه پژوهی
۴۲.....	سرو سایه فکن
۴۳.....	داستان داستان‌ها
۴۵.....	زندگی پهلوانان
۴۷.....	نامه نامور
۴۹.....	فرهنگ‌مداری
۵۰.....	فرهنگ و شبه‌فرهنگ
۵۶.....	نگرانی‌های فرهنگی
۶۲.....	نقدهای فرهنگی
۶۵.....	ایران‌شناسی
۶۹.....	ایران و غرب
۷۲.....	ایران و اسلام
۷۶.....	عرفان ایرانی
۸۰.....	هویت ایرانی
۸۴.....	ارمغان ایرانی

۸۹.....	ادب سنجی
۹۰.....	فردوسی
۹۲.....	مولوی
۹۶.....	سعدی
۱۰۰.....	حافظ
۱۰۷.....	خیام
۱۱۱.....	شاعران دیگر
۱۱۳.....	بیهقی
۱۱۵.....	ادب معاصر
۱۱۷.....	صادق هدایت
۱۱۸.....	نیما
۱۲۰.....	آل احمد

۱۲۵.....	سفرنامه نویسی
۱۲۶.....	آمریکا
۱۲۹.....	شوروی
۱۳۳.....	چین
۱۳۶.....	هند
۱۳۹.....	مصر
۱۴۱.....	افغانستان
۱۴۴.....	دانمارک
۱۴۵.....	فولیه
۱۴۷.....	تاجیکستان
۱۵۰.....	ایرانگردی
۱۵۱.....	نیشابور
۱۵۲.....	اصفهان
۱۵۴.....	شیراز

۱۵۷.....	مجله نگاری
۱۶۳.....	سخن آخر
۱۷۳.....	کتابشناسی موضوعی آثار محمدعلی اسلامی ندوشن

دیباچه

کودکی چندساله بودم، روزی مادرم پنجاه تومان در کیسه سفید دست‌دوزی نهاد که نخی از لبه آن گذرانده بود. و با کشیدن آن، سر کیسه جمع می‌شد تا آنچه درونش بود فرونریزد. آن کیسه را که به دستم داد، گفتم امروز باید بروی گوشت بگیری، و البته برای من که تازه با نانوايي رفتن کنار آمده بودم، این کار قدری سخت‌تر می‌آمد. پس خواستم از دوری راه و نابلی عذر بیاورم که مثل همیشه، تشر محکمی زد و راه هرگونه بهانه را به رویم بست و بلافاصله آدرس خیابان و کوچه‌هایی را داد که متهمی می‌شد به کوچه‌ای به نام «دکتر اسلامی». در آن سن و سال، رسیدن به آن کوچه برایم راه دورودرازی بود ولی سابقه نشان داده بود که مادرم وقتی تصمیم به تمرین و تجربه نویی برای ما می‌گرفت، از آن کوتاه نمی‌آمد، ولو آن‌که کجدار و مریز به انجام برسانیم.

لذا کم‌کم بر اضطراب رفتن فائق آمدم و خیلی زود از کوچه‌های محله خودمان که به آن «محله سالاران» می‌گفتند، گذشتم و تا دبستان ناصر خسرو که راه آشنایی بود، دویدم. بنا به آدرسی که مادرم داده بود، روبه‌روی مدرسه، چهاردری یا چهارطاقی بود متصل به یک گورستان بسیار قدیمی، از این‌رو با ترس و عجله از کنارش گذشتم و روانه کوچه تنگ و باریکی با دیوارهای بلند

شدم که به آن کوچه «گموگ» می گفتند؛ این کوچه، شیب تند و دیوارهای بلند و باریکی داشت و در انتهایش به ساباطهای تاریکی می رسید که با خانه های نیم مخروبه اطرافش، در ترس و دلهره انداختن به دل یک کودک خیالباف و تنها، هیچ کم نداشتند. بسم الله گویان از پیچ و خم آن گذشتم و به گذرگاهی رسیدم که عمارت بانک شاهی در آن هویدا بود. سر آن گذر، دنبال تابلو یا رهگذری می گشتم تا شاید راهم را بهتر پیدا کنم. یکی در این میان آدرس دکان تخت کشی را داد و دیگری که مرا کوچک تر و نابلدتر از آن می دید که به این نشانه ها راه به مقصد برم، جوی آبی را نشانم داد و گفت جوی آب را بگیر و برو تا به کوچه دکتر اسلامی برسی.

اما آن جوی آب، همه جا ملازم کوچه ها نبود، گاهی زیر ساباطی پدیدار می شد و گاه به داخل خانه ای می رفت و وسط کوچه اندکی روی می گشود و دوباره پنهان می شد و تا می خواهم همراهش شوم، زیر دیواری می جهید و از خانه ای به خانه دیگر می رفت و آن جایی هم که رخ به کوچه و رهگذرانش می نمود، چند قدمی نمی گذشت که ناگهان بر کوره آسیابی فرو می ریخت که به صورت مخروطی ناقص و وارونه، جوی آب را در خود می بلعید؛ به گونه ای که آب ذخیره شده در آن، از روزنی کوچک با فشار، پره های سنگ آسیابی را که پشتش بود، به حرکت درمی آورد و آسیابان پیر ذره ذره گندم به جرزش می داد تا آرد سفید تحویل گیرد. جوی آب سپس به سردابه ای راه می جست تا از باغ و باغچه هایی بگذرد و آبنا و حوضخانه هایی را طواف کند و آن گاه از کوچه ای برون تراود. ناگزیر پیران پیرسان و به اشارت برخی ساکنان آن کوی و برزن به آن کوچه راه جستیم. چون نزدیک شده بودم، اشاره ها و نشان های راهنمایان به هم نزدیک می شد و امید راه یافتن، بر نگرانی و دلشوره گم شدن فائق می آمد، تا این که کم کم به دکان کوچک تخت کشی رسیدم.

پیرمرد ظریف جثه ای دوزانو روبه روی سندنانی چوبی نشسته بود و خرده پارچه های کهنه را بر هم می نهاد تا با کوبه ای که دائماً بر سر آنها می زد، تخت و کف گیوه های دست دوز را برای پیرزنان گیوه دوز آماده کند. بسته های

آب‌نبات و آدامس و تنقلات دیگر نیز گرداگرد مغازه‌اش چیده بود و با خواربارهای دیگری به مشتریانش می‌فروخت. بر در چوبی چهارلنگه آن دکان که از دو سو روی دیوار تا خورده بود، تکیه دادم و یک دل سیر به تماشای استاد تخت‌کش ایستادم. سر که از روی سندان برداشت، پرسید آب‌نبات می‌خواهی؟ گفتم نه! کوچه دکتر اسلامی را می‌خواهم. قدری به سمت در خم شد و با انگشت اشاره، تابلوی روبه‌رویش را نشانم داد و گفت آن‌جاست.

من که از خانه تا به آن «کوچه مقصود»، با کنجکاو و نگرانی، سر گذرها و کوچه‌های مختلفی می‌ایستادم و به تابلوها و نام‌ونشان‌های گوناگونی چشم می‌دوختم، تا چشمم بر تابلوی نام‌آشنای آن کوچه افتاد، ناگاه همه التهاب و اضطرابی که از خانه تا به آن‌جا داشتم، فرو نشست.

آن کوچه که از سر آن گذر تابلونشان آغاز می‌شد و به دشت سرسبز و دلتنازی خاتمه می‌یافت، سال‌ها بود که «کوچه دکتر اسلامی» نامیده می‌شد؛ در میانه‌های این کوچه، ساباط پهن و مستحکمی بود که همیشه سایه‌اندازی خنک و مطبوع داشت و در دو سوی آن، خانه‌های کهنسال و بزرگی بودند که درهایشان زیر ساباط، روبه‌روی هم باز می‌شد و روی آن اتاقک بالاخانه‌ای بود که چون دالان مسقف، آن دو خانه را به هم پیوند می‌داد این دو عمارت از خانه‌های اجدادی اسلامی ندوشن بود که یکی را جد پدری و دیگری را نیای مادری‌اش بنا نهاده بودند؛ در امتداد کوچه نیز خانه‌دایی و سایر بستگانش بود.

خانه پدری او عمارت دوطبقه موقری بود که از اتاق‌های گچ‌بری‌شده، تالار و مهتابی و حیاط مرکزی روشنی برخوردار بود. اسلامی ندوشن حس و حال خود را از این خانه در کتاب خاطرات خود، روزها، چنین آورده است: «خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردیم، با شرفه‌های هلالی‌اش هم‌اکنون در برابر من است... کودکی من در میان پنجره‌های رنگی و نور و آفتابی که از پشت آن‌ها می‌تابید، شناور گشت.

شیشه‌های رنگی قطعه‌قطعه لای برش‌های مقوس چوب ترکیب شده بودند، قرمز و نارنجی و آبی و سبز... با خمیدگی‌هایی چون ابرو و چتر و کسمه

عروس؛ و چون آفتاب از پشت آن‌ها می‌تابید، فضای الوان منقش پدید می‌آورد. این نقش پنجره‌ها همراه می‌شد با نقش گچ‌بری سقف، ترنج‌ها و اسلیمی‌ها که به رنگ زرد آخرایی بر زمینه سفید تعبیه شده بودند.^۱

خانواده اسلامی ندوشن از طبقه اعیان و ملاکین ندوشن بودند اما نه از طبقه خوانین آن‌جا که غالباً وابستگان و اعقاب محمدتقی‌خان بافقی و یا از مهاجران خرائق محسوب می‌شدند و به انگیزه دآمداری در دوران افشاریه و زندیه به ندوشن مهاجرت کرده بودند. بلکه نیاکان دکتر اسلامی ندوشن عمدتاً از خاندان روحانیان اصیل و دهقانان قدیم این ناحیه بودند؛ پدر او مهدی اسلامی معروف به «آمهدی» فرزند حاج ملانظرعلی ملقب به شیخ‌الاسلام بود و نام خانوادگی اسلامی ندوشن نیز از همین کنیه جد پدری‌شان برگرفته بودند که از سوی ناصرالدین‌شاه قاجار به وی اعطا شده بود.

نقل است شیخ‌الاسلام که روحانی متعین و سرشناسی به‌شمار می‌رفت، وقتی ظل‌السلطان پسر ناصرالدین‌شاه که حاکم اصفهان بود به جهت ادعای ولیعهدی مورد غضب شاه قرار گرفت، به وی پناه داد و از بالا گرفتن منازعات آن‌ها پیشگیری کرد و از این‌رو از نفوذ و ارتباط مؤثری در دستگاه حاکمه برخوردار شده بود. او که در زمره روحانیت بود، نزد اهالی ندوشن به «حاجی آخوند» شهرت داشت از اشتغالات روحانیت ارتزاق نمی‌کرد بلکه با استفاده از املاک و مستغلاتی که در ندوشن و روستاها و مزارع اطراف داشت، به کشاورزی و مزرعه‌داری می‌پرداخت و دامادهایش وکیل‌الرعا و صدرالشریعه نیز که روستای صدرآباد ندوشن به نام و مالکیت آن‌ها بود، او را یاری می‌دادند.

از فرزندان وکیل‌الرعا، محمدهادی وکیلی معروف به حاج‌وکیلی پسرعمه و شوهرخواهر دکتر اسلامی، نزدیک‌ترین نوه دختری شیخ‌الاسلام بود که میراث‌دار شوکت و درایت او محسوب می‌شد و پس از درگذشت پدر اسلامی ندوشن، سرپرستی خانواده آنان را نیز به عهده گرفته بود. اسلامی ندوشن او را برخلاف خود «کردارگرایی بُرنده» معرفی می‌کند که نقش ممتازی در مهاجرت

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، روزها، جلد اول، انتشارات یزدان، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۴۴.

او به یزد و ادامه تحصیلش داشته است.

جد مادری اسلامی ندوشن ملّا محمد امام جمعه بود که هرچند به امامت جمعه و جماعت ملقب بود اما کمتر به این کسوت درآمده و بیشتر در قامت روحانی اهل شعر و سلوک شناخته می شد که برخی از مرثیاتی نغز و عرفانی او سال ها در عزاداری سنتی ندوشن خوانده می شد. او به برزگری و خرده مالکی اشتغال داشت و فرزندانش، حاج عبدالرضا و بی بی سلطان و بی بی خاور، دایی و خاله و مادر اسلامی ندوشن نیز هر یک به گونه ای در علایق ادبی و عرفانی از تأثیر پدرشان برکنار نمانده بودند.

خاله اش با سعدی انس و الفت لطیفی داشت و اولین بارقه های گرایش به شعر فارسی را در خواهرزاده مستعدش - محمدعلی اسلامی - برافروخت و دایی اش مثنوی خوان مشهوری بود که اولین زمینه های آشنایی او را با باغ سبز عشق و عرفان مولانا فراهم کرد. اما گویا روحیات شاعرانه و اشراق گونه آن جد ادب پرور، بیش از همه در نوه امده اش اسلامی ندوشن به ظهور و بروز نشسته بود که علاوه بر مراتب شعر و ادب، از نوعی عرفان مکتوم و اشراق مستور نیز بهره مند بود.

پس از اولین گذری که به کوچه اسلامی ندوشن داشتیم، در کنجکاو و پرس و جوی نام و نشان ساکنان آن کوچه و محله، با مادر بزرگ خوش قریحه و همیشه مانوسم به گفت و گو نشستیم؛ او که مکتبخانه داشت و در روان خوانی و آداب تجوید عربی مهارت فراوانی به خرج می داد، حافظه ای قوی هم داشت که همواره او را در نقل مثل و مثل و تاریخ و علم اتساب یاری می داد. این گونه بود که در پی پرسش هایم، به شرحی که گذشت، اولین زمینه های آشنایی مؤثرم را با خاستگاه خانوادگی اسلامی ندوشن فراهم کرد و چنان از سر شناخت و دبستگی در بزرگداشت آنان سخن می گفت و نام «حاج بی بی» و «حاج کوکب» و... را به ارادت بر زبان می راند که دائماً بر شوق پرس و جوی هایم می افزود.

بعدها که به کتاب روزها - خاطرات اسلامی ندوشن - دست یافتم، کنار مادر بزرگ می نشستیم و آرام آرام می خواندم و او که گویی شرح متن می کرد،